دریچه

زنگ خطری که البرادعی به صدا درآورد

محمدعلی عسگری

■ کنار کشیدن محمد البرادعی از نامزدی ریاست‌جمهوری آینده مصر برای خیلی از جوانان مصری مایه تاسف و نگرانی بود. برعکس آنچه که برای نیروهای بنیادگرای مصر مایه خرسندی و شعف شد. البرادعی از جهاتی در مصر به «پدر تغییرات» شهرت دارد زیرا هم او بود که برای نخستین بار حتی پیش از شروع موج اخیر جنبش‌های عربی و سقوط نظام‌های دیکتاتوری در تونس، مصر و لیبی حرف از تغییرات را به میان آورد و جوانان مصری را که در یک ناامیدی مطلق به‌سر می‌بردند به آینده خوشبین کرد. محمد البرادعی دبیرکل پیشین آژانس انرژی اتمی در دوران مبارک نیز می‌خواست نامزد ریاست‌جمهوری شود اما کسی جز همان جوانان از او حمایت نکرد زیرا جرات چنین کاری را نداشت و از طرف دیگر حضور او در چارچوب انتخاباتی فرمایشی که رژیم مبارک قصد برگزاری آن را داشت نمی‌توانست منشاء اثر باشد مگر اینکه با کل نظام درافتد.

با سقوط مبارک و شروع فصل تازه‌ای در تاریخ مصر چند نفر به عنوان نامزد آینده ریاست‌جمهوری مطرح شدند که البرادعی نیز یکی از آنها بود. اتفاقا نظرسنجی‌های به عمل‌آمده نشان می‌داد که او از سایرین از جمله عمرو موسی یا سلیم العوا و عبدالفتاح عبدالمنعم و دیگران جلوتر است. اما برگزاری انتخابات پارلمانی مصر بسیاری از ورق‌ها را برگرداند و نشان داد که برخلاف تصور رایج، مصر به کام گروه‌های بنیادگرا فرو می‌رود مگر معجزه‌ای رخ دهد و البرادعی اتفاقا یکی از همین معجزات بود که اکنون دارد از دست می‌رود.

در واکنش به انصراف او، گروه‌هایی ابراز تاسف کردند و این حرکت را «انفجاری» یا یک «سیلی قوی» بر گونه نظامیان توصیف کردند اما گروه‌هایی نیز بودند که گفتند «او اساسا اهل سیاست و درگیری نبود» یا «به پیروزی خود اطمینانی نداشت»، یا می‌دانست که «اخوانی‌ها از او حمایت نمی‌کنند». با این حال ناظران تحولات مصر براین نکته اتفاق نظر داشتند که رفتن البرادعی به معنای کنار کشیدن جریان «لیبرالیسم» در مصر پس از انقلاب است؛ جریانی که انتخابات اخیر مجلس نیز نشان داد دست‌کم در بین رای‌دهندگان جایی ندارد و این امر می‌تواند کابوسی باشد برای خیلی‌ها

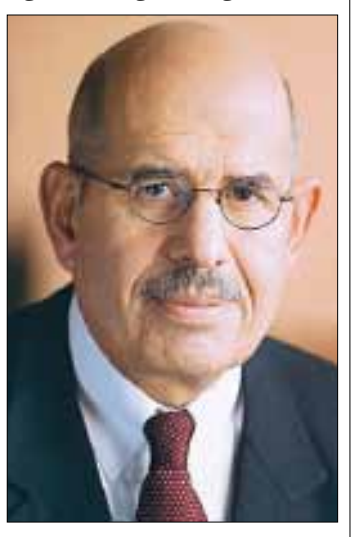

در داخل و خارج از مصر. بیهوده نیست که دکتر حسن حنفی در یادداشتی (که در همین روزنامه شرق چاپ شد) نوشت «تا زمانی که فرهنگ سنتی و استبدادپرور در مصر تغییر نکند هیچ انقلابی به پیروزی نخواهد رسید و هیچ تغییری به وجود نخواهد آمد.»

به همین دلیل باید انصراف البرادعی را زنگ خطری برای آینده انقلاب مصر توصیف کرد و نشانه آشکار و پررنگی از به محاق رفتن جریان‌های معتدل و روشنفکری که خواستار تغییراتی دموکراتیک و مدرن در کشورشان بودند و اکنون به دلیل یورش همه‌جانبه جریان‌های افراطی و دست‌کم سکوت و همراهی نظامیان با آنها ناچار به خانه‌نشینی می‌شوند. این تجربه تلخی است که در قالب انقلاب‌ها تکرار می‌شود و ساختارهای کهن استبدادی با ظاهری جدید در آنها سر برمی‌آورد. ناگفته‌های البرادعی نیز بر همین امر تاکید داشت که می‌گفت «گویی اساسا انقلابی اتفاق نیفتاده است.»

یک انقلاب زمانی می‌تواند موفق باشد که بتواند ساختارهای کهنه را درهم ریخته و از نو ساختاری جدید را مبتنی بر آرمان‌های اصلی آن انقلاب پی‌ریزی کند؛ اتفاقی که با چند شاید و احتمال می‌توان تا حدودی در مورد تونس به کار برد. اما مصر وضعیت دیگری دارد و امروزه در آن اتفاقی در حال رخ دادن است که رژیم مبارک از ۳۰ سال پیش می‌کوشید چنین نشود.

کنار کشیدن البرادعی به نوعی هشدار بزرگ نسبت به همین روند است و منحرف شدن یک انقلاب از مسیر اصلی‌اش. هشداری که متاسفانه هرکسی قادر به شنیدن آن باشد توده‌های پابرهنه و محروم مصری یا رهبرانی که بعد از انقلاب، ناگهان انقلابی شدند و خوب می‌دانند چگونه از قدرت همین توده‌ها استفاده کنند، حاضر به شنیدن آن نیستند.

ابعاد تازه یک بحران طولانی

زمان در افغانستان به نفع چه کسی است

وحید مژده

از مدت‌ها قبل گفته می‌شد که در بحران افغانستان، زمان در اختیار طالبان است. آنها در صددند نیروهای خود را طوری حفظ کنند که بعد از سال ۲۰۱۴ که بخش بزرگی از نیروهای خارجی افغانستان را ترک می‌کنند، توان سرنگونی رژیم را در افغانستان داشته باشند.

اکنون که طالبان با ایجاد دفتری در قطر موافقت کرده‌اند، آیا هنوز هم زمان در اختیار آنان خواهد بود یا اینکه آمریکا با این اقدام خود، لااقل در بعد سیاسی، این حربه را از طالبان گرفته است؟ اگر چنین باشد، بحران افغانستان در آینده چه سمت و سویی خواهد یافت؟

گشایش دفتری برای طالبان در قطر و توافق طالبان با این مساله، هنوز هم از مسایل مورد بحث در رسانه‌های داخلی و خارجی است. رییس‌جمهور کرزای از اینکه چنین تصمیمی بدون مشورت با حکومت افغانستان صورت گرفته، راضی نیست و پاکستان هم از اینکه در رابطه با طالبان کاری مخالف خواست و مشورت با این کشور صورت گرفته، نگران است؛ مساله‌ای که می‌تواند موجب نزدیک‌تر شدن روابط میان پاکستان و افغانستان شود.

همین مساله موجب می‌شود تا ملا آغاجان معتصم، کسی که قرار بود به همکاری پاکستان جای ملا محمد عمر را در گروه طالبان بگیرد، مخفیانه به کابل می‌آید. او که در یک سوءقصد نافرجام به جانش در هجدهم ماه رمضان در شهر کراچی به شدت مجروح شده بود، بعد از مداوا در یکی از بیمارستان‌های نظامی آن شهر، چندی قبل به کابل آمد و مدتی را هم در بیمارستان ۴۰۰ تخت‌خوابی اردو تحت مداوا قرار گرفت. او اکنون به یک کشور خارجی فرستاده شده است. شایعاتی در جریان است که وقتی وضع سلامتی وی بهتر شود، احتمال دارد جدایی گروهی را از صف طالبان به رهبری ملا محمد عمر اعلام کند. معتصم در رده‌های بالای طالبان دوستانی دارد از جمله مولوی عبدالکبیر که اخیرا از جانب ملا محمد عمر از ریاست منطقه شرق برکنار شد. مشکل پاکستان در صف طالبان این است که رده‌های پایین این گروه از ملا محمد عمر اطاعت دارند و امکان اینکه جدایی افراد رده‌های بالا، بر رده‌های پایین تاثیر بگذارد و به انشعاب و جدایی جبهات جنگ بینجامد، دشوار است.

افغانستان و پاکستان هر دو از اهداف آمریکا با ایجاد دفتر قطر نگران‌اند. پاکستان اقدام آمریکا برای پذیرفتن دفتر برای طالبان در قطر را نیز اقدامی غیردوستانه تلقی می‌کند و به همین دلیل است که کمیسیون مشترک صلح میان افغانستان و پاکستان که با ترور استاد ربانی از تحرک و اهمیت افتاده بود، مجددا به خواست پاکستان فعال می‌شود.

گفته می‌شود که دولت قطر به طالبان اطمینان داده است که حتی اگر مذاکرات میان آمریکا و طالبان به نتیجه نیز نرسد و آنها به جنگ در افغانستان ادامه دهند، این افراد در قطر مصون خواهند بود و از این کشور اخراج یا به کشور دیگری داده نخواهند شد.

آنچه در ظاهر به نظر می‌رسد این است که هنوز قدم اول در راه اعتمادسازی میان طالبان و آمریکا برداشته نشده و تنها کاری که صورت گرفته، موافقت آمریکا با ایجاد این دفتر است اما هنوز دفتری تاسیس نشده و مذاکره‌ای هم اگر صورت گرفته، با بعضی از مقامات قطر بوده است. قرار بود تعدادی از سران طالبان که از ۱۰سال پیش در گوانتانامو در بندانند، آزاد شوند و طالبان نیز سرباز آمریکایی (بونی برگدال) را آزاد کنند. شبکه تلویزیونی الجزیره که مرکز آن در قطر است، خبر آزادی زندانیان طالب را منتشر کرد. این خبر هرچند از طرف طالبان و آمریکا تکذیب شد اما با توجه به رابطه نزدیک این شبکه با رهبری قطر، پخش چنین خبری که با وجود تکذیب آن، باز تکرار شد، پیام معنی‌داری را می‌رساند. آیا زندانیان آزاد شده‌اند اما آمریکا می‌خواهد این مساله پنهان باقی بماند؟ می‌دانیم که آزادی رهبران طالبان از گوانتانامو در ایالات متحده آمریکا نیز موجب اختلاف شده و بعضی از سناتورهای آمریکایی با این کار ابراز مخالفت کرده‌اند و از جانب دیگر دولت افغانستان خواسته است که این زندانیان باید به دولت افغانستان سپرده شوند.

گفته می‌شود که دولت قطر به طالبان اطمینان داده است که حتی اگر مذاکرات میان آمریکا و طالبان به نتیجه نیز نرسد و آنها به جنگ در افغانستان ادامه دهند این افراد در قطر مصون خواهند بود و از این کشور اخراج یا به کشور دیگری داده نخواهند شد

شورای‌عالی صلح می‌خواهد هیاتی به قطر بفرستد تا به قول یکی از سخنگویانش، طول و عرض این دفتر را ببیند. در حالی‌که هنوز موقعیت این دفتر مشخص نیست، چگونه می‌توان طول و عرض آن را مشخص کرد؟ حکومت افغانستان هم می‌گوید که هرگونه مذاکرات باید به رهبری افغان‌ها و مشخصا حکومت افغانستان صورت بگیرد. برای رسیدن به این هدف تلاش دارد تا آمریکا را زیر فشار قرار دهد و تاکید دارد تا اداره زندان بگرام باید در مدت یک ماه به افغان‌ها سپرده شود.

گرفتن اداره زندان بگرام می‌تواند موضع حکومت افغانستان در برابر طالبان را تقویت کند زیرا طالبان خواهان آزادی زندانیان‌شان هستند در حالی‌که زندان‌ها در کنترل آمریکایی‌هاست. بنابراین طالبان ضرورتی به مذاکره با حکومت افغانستان نمی‌بینند. از اینجاست که رییس‌جمهور کرزای می‌خواهد با گرفتن اداره زندان بگرام توسط حکومت افغانستان، طالبان را وادار کند تا مشارکت حکومت افغانستان در مذاکرات را بپذیرند.

اما شرط اول طالبان این است که باید آمریکا به اشغال افغانستان پایان دهد و مشخص کند که نیروهای این کشور چه زمانی افغانستان را ترک خواهند گفت تا این مساله مشخص نشده است، نمی‌توان به آغاز مذاکرات صلح امیدوار بود.

اگر آمریکایی‌ها جدول زمانی و تاریخ خروج نیروهای خود را از افغانستان مشخص کنند و توافق صورت گیرد، در آن صورت مذاکرات بین الافغانی برای ایجاد شرایط مورد قبول برای همه و بحث بر سر نظام مورد توافق همه جهت‌ها بعد از خروج نیروهای خارجی، به‌عنوان یک ضرورت تاخیرناپذیر مطرح خواهد شد. اما به نظر نمی‌رسد که رسیدن به این مرحله به زودی محتمل باشد.

وقتی کار به این مرحله برسد، هیچ گروه و جهتی نباید خارج از جریان مذاکرات بماند. تجربه ده‌ها سال جنگ در این کشور نشان داد که اگر به یک گروه هرچند کوچک در این کشور احساس محرومیت داده شود، می‌تواند برای این کشور آسیب‌پذیر، سال‌ها ایجاد مشکل کند.

بازی آمریکا در چندین بعد ادامه دارد؛ درحالی که وزیر خارجه آمریکا بار دیگر تاکید می‌کند که صلح با طالبان در گرو بریدن این گروه از القاعده و قبول قانون اساسی افغانستان است، رورا باکر سناتور آمریکایی میزبان اجلاسی از مخالفان سیاسی حکومت کرزای در آلمان است که در آن تغییر قانون اساسی افغانستان و به میان آمدن نظام فدرال به عنوان یگانه راه‌حل مشکل افغانستان مورد بحث قرار می‌گیرد. چگونه می‌توان از طالبان خواستار قبول قانونی شد که اپوزیسیون سیاسی حکومت هم آن را نمی‌پذیرد و خواهان تغییر آن است؟

رهبری طالبان تمام کسانی را که در گذشته تجربه کار دیپلماتیک در صف طالبان را داشته‌اند، به قطر فرستاده است تا در مذاکره با آمریکا، یک تیم مذاکره‌کننده قوی داشته باشد اما تا آنجا که مساله به آمریکا مربوط می‌شود، اکنون به نظر می‌رسد که این کشور قصد دارد محاسبه را برعکس کند و حربه زمان را لااقل در بعد سیاسی از دست طالبان بگیرد. اکنون اوباما می‌تواند مذاکرات سیاسی با طالبان را بر بنیاد یک جدول زمانی طوری تنظیم کند که تا ماه نوامبر سال ۲۰۱۲ که انتخابات ریاست‌جمهوری در آمریکا برگزار می‌شود، نه امتیاز زیادی به طالبان داده شود و نه این مذاکرات به شکست بینجامد. یک روند طولانی پر از ابهام که لااقل تا نوامبر امسال ادامه می‌یابد، به این معنی است که در عرصه مذاکرات سیاسی، زمان در اختیار آمریکا خواهد بود.

از جانب دیگر آمریکا امیدوار است که تاسیس دفتر قطر، موجب اختلافات داخلی در میان طالبان شود و به این ترتیب زمینه برای کنار آمدن با این گروه در میز مذاکره فراهم شود. سوال این است که در چنین شرایطی، طالبان به چه راهکاری دست خواهند برد تا موقعیت خود را بهبود بخشند؟ بعضی‌ها ابراز امیدواری می‌کنند که طالبان به آتش‌بس راضی خواهند شد و حتی بعضی‌ها می‌گویند که باید مناطق امنی برای طالبان در داخل افغانستان فراهم شود.

این پیش‌بینی‌ها و پیشنهادها خوشبینانه، بیشتر از فقدان یک تجربه موفق برای پایان جنگ از راه تفاهم ناشی می‌شود. ما افغان‌ها در گذشته هیچ گاه رسیدن به صلح از راه همدیگرپذیری را به عنوان یک اقدام موفق تجربه‌نکرده‌ایم.

برای طالبان نشستن پشت میز مذاکره به معنی پایان جنگ در کوتاه‌مدت نیست بلکه آنها هرقدر که در بعد سیاسی خود را تضعیف‌شده احساس کنند، به سنگر جنگ به عنوان گزینه‌ای برای تلافی ضعف در میز مذاکره خواهند نگریست و این به معنی تشدید جنگ در آینده خواهد بود. همان گونه که در اعلامیه طالبان بعد از پذیرفتن دفتر قطر می‌خوانیم:

«همچنان‌که برای ملت مسلمان افغانستان واضح و معلوم است، امارت اسلامی مطابق با خواست ملت خویش، جهت قیام نظام اسلامی از حدود یک دهه به این سو مقاومت و جهاد می‌کند. امارت اسلامی برای به دست آوردن همین هدف و برای آوردن صلح و ثبات در افغانستان، در این اواخر تلاش‌های سیاسی خویش را افزایش داده است تا برای حل قضیه فعلی، با جامعه جهانی افهام و تفهیم صورت گیرد. اما این تفاهم به هیچ‌وجه به معنای دست کشیدن از جهاد نیست و نه به قبول کردن قانون اساسی اداره کابل بستگی دارد بلکه امارت اسلامی در کنار موجودیت نظامی و جهاد، از تحرکات سیاسی نیز کار خواهد گرفت تا آرزوی اسلامی و ملی ملت افغان را برآورده کند.»

در اینجا سوال مهمی مطرح است و آن اینکه از یک طرف طالبان تحت رهبری ملا محمد عمر، برای کنترل زمان نیازمند شدت بخشیدن به تحرکات نظامی در آینده هستند و از جانب دیگر با مذاکره با آمریکا، پاکستان را از خود ناراضی کرده‌اند. در چنین شرایطی آیا پاکستان به حمایت از این گروه ادامه خواهد داد؟

در این شرایط موضع ایران به عنوان یک همسایه مهم افغانستان در این معادله می‌تواند بسیار مهم و تاثیرگذار باشد. ایالات متحده آمریکا در طول ۱۰ سال جنگ در افغانستان دریافته است که طالبان توانمندی ادامه جنگ را برای مدت طولانی دارند اما این نکته را هم به خوبی می‌داند که چنین توانمندی الزاما به این معنی نیست که طالبان کلید صلح را نیز به تنهایی در اختیار دارند. یک گروه می‌تواند سال‌ها به جنگ ادامه دهد اما صلح نیازمند اراده و اقدام جمعی و تفاهم میان تمام گروه‌های سیاسی درگیر در این منازعه است.

تجربه تاریخی در این کشور جنگ‌زده نشان می‌دهد که تامین صلح و تفاهم میان افغان‌ها، دشوارتر از درهم شکستن نیروهای تجاوزگر است و شکست ابرقدرت‌ها تا زمانی که به صلح و امنیت و پیشرفت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در این کشور منجر نشود، جز افتخاری دردناک روی کاغذ، چیزی به ارمغان نخواهد آورد.

روزنه

آلمان و مشکل دانشجویان ۱۷ ساله

■ با اجرای قانون کاهش دوران تحصیلات متوسطه و عدم اجبار در گذراندن دوره سربازی، میانگین سنی داوطلبان ورود به دانشگاه‌های آلمان کاهش یافته است. ورود داوطلبانی که به سن قانونی نرسیده‌اند، دردسرهای تازه‌ای ایجاد کرده است. قانون کاهش دوران تحصیلات متوسطه در دبیرستان‌های آلمان از هم‌اکنون در برخی از ایالت‌های این کشور اجرا شده است. از جمله در ایالت‌های بایرن و نیدرزاکسن طول دوران تحصیلات متوسطه از ۹ سال به هشت سال کاهش یافته است. این تغییر در نظام آموزشی آلمان پیامدهای جدی‌ای برای نظام آموزش عالی در این کشور داشته است. امسال برای نخستین بار، تعداد متقاضیان تحصیل در دانشگاه‌های آلمان افزایشی بی‌سابقه یافت. مشکل اساسی داوطلبان ورود به دانشگاه‌های آلمان که میانگین سنی برخی از آنها با توجه به تغییرات ذکرشده، حتی به ۱۷ سال نیز می‌رسد، انتخاب رشته تحصیلی است. در گذشته بسیاری از داوطلبان تحصیل در دانشگاه‌های آلمان، پیش از ورود به دانشگاه در دوران یکساله سربازی فرصت داشتند تا در مورد نوع رشته تحصیلی‌شان در آینده تحقیق کنند. حالا دوره سربازی نیز به صورت داوطلبانه انجام می‌شود. دانش‌آموزان می‌توانند بدون اجبار در گذراندن این دوره پس از پایان دوران تحصیلات متوسطه مستقیم وارد دانشگاه شوند؛ نکته‌ای که نه‌تنها میانگین سنی نسبتا پایین دانشجویان ترم اولی را به همراه دارد، بلکه دلیل دیگری برای افزایش تعداد متقاضیان تحصیل در دانشگاه‌های آلمان شده است. مشکل دیگر مسایل حقوقی مرتبط با آن دسته داوطلبان ورود به دانشگاه است که هنوز به سن قانونی نرسیده‌اند. حالا که با کاهش دوران تحصیلات متوسطه و عدم اجبار در گذراندن دوره سربازی سن داوطلبان در مواردی به ۱۷ سال هم می‌رسد، مسوولان دانشگاه با مشکلات حقوقی نیز روبه‌رو شده‌اند. به طور نمونه فرم‌های درخواست پذیرش از دانشگاه باید در مورد داوطلبانی که به سن قانونی نرسیده‌اند، به امضای والدین آنها برسد. الکساندر اشلاک، سخنگوی دانشگاه رگسنبورگ، با اشاره به مشکلات ناشی از ورود داوطلبانی که هنوز به سن قانونی نرسیده‌اند، از عدم امکان کنترل دانشجوها در تمامی ساعات حضورشان در دانشگاه نام می‌برد. در همین حال این مسوول دانشگاه معتقد است کنترل دانشجویانی که به سن قانونی نرسیده‌اند، در مواردی همچون بازدید از وب‌سایت‌ها ممکن نیست. منظور از این وب‌سایت‌ها، سایت‌هایی است که بازدید از آنها تنها برای افراد بالای ۱۸ سال مجاز است.

منبع: خبرگزاری آلمان